

# Ispahbads of Tabarestan and Convergence with Islamic Civilization

1. *Afshin. Zahed*
2. *Mohammad Nabi. Salim\**
3. *Mirza Mohamad. Hassani*

1. PhD Student of Islamic History, Department of History, Shahrood Branch, Islamic Azad University, Shahrood, Iran
2. Assistant Professor, Department of History, Shahrood Branch, Islamic Azad University, Shahrood, Iran
3. Assistant Professor, Department of History, Shahrood Branch, Islamic Azad University, Shahrood, Iran

Email: mohsen1967@gmail.com | Received: 20.01.2024 | Acceptance: 12.02.2024

*Journal of  
Socio-political studies of Iran's  
contemporary history*

eISSN: 2980-9770  
<http://journalspsich.com>  
Vol. 2, No 4, Pp: 526-546  
Winter 2023

Original research article

## How to Cite This Article:

Zahed, A., Salim, M. N. & Hassani, M. M. (2023). Ispahbads of Tabarestan and Convergence with Islamic Civilization, *spsich*, 2(4): 526-546.



© 2023 by the authors. License Iran-Mehr: The Institute for Social Study and Research, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>)

## Abstract

The history of Tabarestan or Mazandaran, a part of the lush and elongated expanse located between the Caspian Sea and the Alborz Mountains, has witnessed many transformations in connection with the history of Iran and Islam. Despite the Arab Muslim advance into the vast majority of Southwest Asia, due to its unique climatic conditions and distinct social characteristics, Tabarestan resisted the influence of the Islamic political system and the acceptance of the new culture and religion. One of the reasons for this resistance was the presence of independent ruling dynasties known as the Ispahbads, whose rulers outwardly accepted the sovereignty of the Arab caliphs to preserve their hereditary power, until the rise of the Alavids and Daylamites diminished their influence. This research, aiming to investigate the nature and process of political relations between the Ispahbad dynasties of Tabarestan and the Islamic Caliphate during the 7th to 10th centuries CE, employs a descriptive-analytical method to discuss the nature and reasons behind the interaction and confrontation between the local rulers of Tabarestan and the Umayyad and Abbasid caliphs, seeking to uncover the hidden aspects of local history in this period. The research findings indicate that the Ispahbads of Tabarestan, by implementing a dual and pragmatic policy, sought to safeguard the ancient structure of their political system and the homogeneous fabric of their subordinate society in Tabarestan from transformation, thereby contributing to the continuity of the existing status quo. However, with the arrival of new actors, most of them ceded the field to the emerging players in the political and power arena of medieval Iran.

**Keywords:** *Tabarestan, Abbasid Caliphate, Ispahbads, relations, 10th century CE*

# اسپهبدان طبرستان و همگرایی با تمدن اسلامی

افشین زاهد<sup>۱</sup>  
محمدنبی سلیم<sup>۲\*</sup>  
میرزامحمد حسنی<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران
۲. استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران
۳. استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰ | پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳ | ایمیل نویسنده مسئول: mohsen1967@Gmail.com

## چکیده

تاریخ تبرستان یا مازندران، بخشی از گستره سرسبز و درازپیکری که در مابین دریای کاسپی و جبال البرز قرار دارد، در پیوند با تاریخ ایران و اسلام، شاهد تحولات بسیاری بوده است. با وجود پیشروی اعراب مسلمان به بخش اعظم آسیای جنوب غربی، به دلیل موقعیت خاص اقلیمی و ویژگی متمایز اجتماعی، طبرستان در برابر نفوذ نظام سیاسی اسلام و پذیرش فرهنگ و دیانت جدید ایستادگی کرد. یکی از دلایل چنین مقاومتی، وجود دودمان‌های حکومتگر مستقلی به نام اسپهبدان بود که فرمانروایان آن، برای بقای اقتدار موروثی خود، در ظاهر، حاکمیت خلیفگان عرب را پذیرا شدند تا زمانی که با ظهور علویان و دیالمه از نفوذشان کاسته شد. این پژوهش با هدف بررسی چگونگی و فرایند مناسبات سیاسی بین حکومت‌های اسپهبدان طبرستان با خلافت اسلامی طی سده‌های اول تا چهارم هـ.ق، بر آن است تا به شیوه تحقیقات توصیفی-تحلیلی، چرایی تعامل و تقابل بین حکام محلی تبرستان و خلفای اموی و عباسی را به بحث بگذارد و به شناخت زوایای پنهان تاریخ محلی این مقطع نائل گردد. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که اسپهبدان طبرستان با اعمال سیاستی دوگانه و مصلحت‌جویانه، برآن بودند تا ساختار دیرینه نظام سیاسی خود و بافت همگون جامعه تابع در طبرستان را از دگرذیسی ایمن نگاه داشته و به تداوم وضعیت موجود در طبرستان کمک کنند. اما با ورود نیروهای کنشگر جدید، بخش عمده‌ای از آن‌ها، عرصه را به بازیگران نوپای میدان سیاست و قدرت در ایران دوره میانه، وانهادند.

**کلیدواژه‌ها:** طبرستان، خلافت عباسی، اسپهبدان، روابط، قرن چهارم هـ.ق.

## فصلنامه علمی

## مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران

شاپا (الکترونیکی): ۲۹۸۰-۹۷۷۰  
<http://journalspsich.com>  
دوره ۲ | شماره ۴ | صص ۵۲۶-۵۴۶  
زمستان ۱۴۰۲

## نوع مقاله: پژوهشی

به این مقاله به شکل زیر استناد کنید

## درون متن

(زاهد و همکاران، ۱۴۰۲)

## در فهرست منابع

برادران، علیرضا، جاوید، محمد جواد، و قاسمی، آرین. (۱۴۰۲). اسپهبدان طبرستان و همگرایی با تمدن اسلامی. مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ۲(۴): ۵۲۶-۵۴۶.

## مقدمه

سرزمینی که امروز با نام مازندران شهره است، تا پیش از سده هفتم هـ.ق تبرستان نام داشت. نامی که نخستین بار در نوشته منسوب به تنسر موبد موبدان عهد ساسانی آمده است و بنا بر توصیفات جغرافیدانان مسلمان، باریکه‌ای در شمال ایران مابین جبال البرز و دریای کاسپی را شامل می‌شود که حد شرقی آن به خلیج گرگان و حد غربی آن به هوسم در گیلان منحصر می‌شده است. در واقع، تبرستان تاریخی سرزمینی در کرانه‌ی جنوبی دریای خزر بوده است که هسته مرکزی آن با استان مازندران کنونی همپوشانی دارد. البته، این سرزمین در طول تاریخ، از گستره جغرافیایی متفاوتی برخوردار بوده است. گاه تمام جبال البرز را شامل می‌شده و گاه تنها ولایات شمالی ایران را و البته در بیشتر ادوار، محدوده‌ای نزدیک به استان مازندران فعلی را در بر می‌گرفته است. ازین رو جغرافیدان معروف یاقوت حموی ذیل کلمه مازندران و طبرستان نوشته: «طبرستان معروف به مازندران است و نمی‌دانم از کی به مازندران نامیده شده است و آن نامی است که ما آن را در کتاب‌های قدیم نیافتیم و همانا از زبان اهل آن بلاد شنیده شده است و بی‌شک مازندران و طبرستان یکی است.» (Hamavi & Monzavi, 2001)

امروزه استان مازندران با ۲۳۷۵۶ کیلومتر مربع مساحت، و با جمعیتی حدود ۲۷ هزار نفر از استان‌های سرسبز شمال فلات ایران است و در کرانه جنوبی بزرگترین دریاچه جهان قرار دارد. دریایی موسوم به کاسپین یا خزر که وجه نامگذاری آن، خود حکایت مفصلی دارد... (بریمانی، ۲۵۳۵: ۸) استان مازندران در غرب استان گرگان و مشرق استان گیلان می‌باشد و از جنوب با استان‌های سمنان، تهران، قزوین هم مرز است. مازندران استانی است که با سه محور هراز، کندوان و سوادکوه با مرکز کشور مرتبط می‌باشد و چهار فرودگاه در شهرهای ساری، نوشهر، بابلسر و رامسر، ارتباط هوایی آن را با سایر نقاط برقرار ساخته است. چنان که راه آهن شمال یکی از شعبه‌های اصلی راه آهن سراسری نیز از این ایالت عبور می‌کند. مازندران، علاوه بر داشتن بالاترین سطح اختلاف بین دشت و کوه، به جهت تاثیرپذیری از رشته کوه البرز و دریای مازندران، از جریانهای آب و هوایی تاثیر زیادی پذیرفته و بر اساس پارامترهای بارش، دارای اقلیمهای متفاوت، اما مرطوب می‌باشد. هم چنان که به لحاظ حوضه‌های آبریز و پوشش گیاهی و نیز حیات جانوری، از تنوع و گستردگی بسیار قابل توجهی برخوردار است (Zendeh Del, 2000).

اقتصاد مازندران کاملاً به طبیعت پر نعمتش وابسته است، که از راه کشاورزی و مواد غذایی متنوع با داشتن بالاترین تولید فرآورده‌های غذایی دریایی و جنگلی و صنعتی در میان مناطق ایران و کشورهای همسایه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. همچنین، صنعت گردشگری، که هر ساله بیش

از دوازده میلیون مسافر را به مازندران وارد می‌کند حائز اهمیت بوده و در صدر استانهای مرجع گردشگری جای داده است.

تردید نیست که برای پی بردن به ابعاد مختلف تحولات تاریخی ایران زمین، نیاز به شناخت بستر جغرافیایی رخدادهای سرنوشت ساز و درک پیوند حادثه و اقلیم می‌باشد. از آن جا که تبرستان به مثابه کانون حادثه خیز و نقش آفرین در تحولات تاریخ ایران زمین و موثر در پیدایی و شکل گیری جنبشهای سیاسی و مذهبی در دوران پسااسلام مطرح است، لازم است تا به پیشینه آن بیشتر پرداخته شود. به ویژه این که خطه طبرستان، به عنوان کانون مقاومت نظامات سیاسی و اجتماعی وابسته به عهد باستان، در برابر ایجاد نظم نوین تمدن اسلامی، نه تنها از جنبه ایستادگی در مقابل استقرار حاکمیت غیرایرانی، بلکه از جهت نقش آفرینی ساکنان آن در کسب استقلال ایران، با تاسیس نخستین حکومت شیعی، جایگاه خاصی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران دارد. برای درک بهتر رویارویی بین طبرستانیان و عربان در سده‌های سوم و چهارم ه.ق، بررسی مناسبات فیما بین حکومتهای محلی و ریشه دار طبرستان با نخستین طلایه داران نظام اسلامی امری لازم به شمار می‌آید. کوششی که در این تحقیق، درصدد تحقق آنیم.

### روش پژوهش

یکی از رائج‌ترین ترین روش‌های گرد آوری اطلاعات برای تحقیق نظری، استفاده از منابع کتابخانه ائی است. نگارندگان ضمن مطالعه کتاب‌ها و مقالات و بررسی بانک‌های اطلاعاتی متعدد، تلاش نموده اند تا به مدد استفاده از روش توصیفی- تحلیلی، داده‌های به دست آمده را مورد اعتبارسنجی قرار دهند. برای انجام تحقیق، علاوه بر بررسی تاریخ اسلام در سده‌های نخستین هجری، نیاز بود تا به رخدادهای متعدد در مناطق همجواری، که بر تاریخ تحولات طبرستان تاثیر گذاشته اند نیز، گوشه چشمی داشت.

### مناسبات اسپهبدان طبرستان با خلافت اسلامی

#### ۱- اسپهبدان در تقابل با عباسیان

ظاهراً نخستین بار، خسرو انوشیروان شاه ساسانی، حکمرانی این محدوده را به کارن پسر سوخرا وزیر پدرش قباد داد و او به لقب اسپهبد معروف شد. پایتخت مهم و کوهستانی اسپهبدان یا حکام محلی طبرستان در منطقه پریم، در جنوب شهر ساری فعلی قرار داشت. آل کارن با لقب اسپهبد در این مناطق اقتداری تمام و بدون مزاحمت داشتند. تا آن که با تضعیف حکومت ساسانی از اواخر قرن ۶ م، شمار دیگری از امرای محلی طبرستان، به دلیل موقعیت خاص این ایالت و دور بودن از مراکز قدرت، دودمان‌های حکومتگر مستقل و نوبنیادی را بنا نهادند. از جمله دابویه، فرزند گیل گاوباره که حکومت اسپهبدان دابویی را بنا نهاد. هم چنین، پس از یورش هپتالیان و اعراب به

تبرستان، مردمان این ناحیه که از این نابسامانی‌ها به ستوه آمده بودند، در سال ۶۵۵ میلادی، فرمانروایی را به باو نوه کیوس پسر قباد و از سرداران یزدگرد سوم پیشنهاد کردند و او سلسله باوندیان را پایه‌گذاری نمود.

همزمان با برافتادن شاهنشاهی ساسانی و شروع کشورگشایی‌های اعراب مسلمان، تبرستان نیز در معرض پیشروی مسلمانان قرار گرفت. اما به دلیل وضعیت اقلیمی خاص آن، این خطه سرسبز و مرطوب تا ۱۴۴ هـ.ق به تسخیر سرداران خلافت در نیامد و پایداری مردم و مقاومت دودمان‌های محلی، مانع از سیطره مسلمانان بر تبرستان و برخی نواحی همجوار شد. کوه‌های بلند و استوار، جنگل‌های انبوه و مسیرهای باریک و نفوذناپذیر، نمی‌گذاشت تا عربان بر این اقلیم تسلط یابند. در حالی که به منابع ثروت و عواید مالی سرشار آن، دلبسته بودند. ظاهراً تنها سودی که یورشهای اعراب به تبرستان داشت، آشنایی بیشتر آن‌ها با منطقه، کسب تجربه و گردآوری اطلاعات برای حملات بعدی بود. بدین خاطر، در قرن دوم و با بهره‌گیری از تجربیات حملات دوره خلفای راشدین و امویان و آشنائی با جغرافیای ناحیه و شاید، استفاده از طبع مصالحه‌جو و محافظه‌کار اسپهبدان محلی بود که عباسیان موفق شدند تبرستان را فتح کنند. البته، نفوذ اعراب محدود به قسمت‌های جلگه‌ای و نواحی در دسترسی بود که حاکمیت محلی چندان در آنجا پایدار نبود؛ در حالی که در مناطق صعب‌العبور و کوهستانی، بقایای سلسله‌های محلی همچنان استقلال خود را حفظ کرده بودند و مانع از استیلای عربان می‌شدند. بدین خاطر جغرافیدانان مسلمان معترف بودند: «تبرستان را استواری دژ و نگهبانی مرزبانان، در پیش نیز، همین سان بود که هم‌اکنون هست» (Ibn Faqih Hamadani & Masoud).

با وجود این که حملات قشون مسلمان به تبرستان با فواصل زمانی زیاد انجام می‌گرفت و به شکل مستمر نبود، اما مقاومت اهالی در برابر نفوذ عربان، باعث نگرانی خلفا و دغدغه خاطر سرداران عرب شده بود. به نوشته مورخان، زمانی که قتیبه بن مسلم باهری به کشورگشایی در شرق ایران کامیاب شد، خلیفه سلیمان بن عبدالملک به یزید بن مهلب گفت: «می‌بینی خدا چه کشورها بر دست قتیبه می‌گشاید؟ یزید می‌گفت: با جرجان چه کرد؟ اینجاست که راه را بسته است.... باز می‌گفت این کشورگشایی‌ها ارزشی ندارد. جرجان را باید چاره کرد» (Ibn al-Athir & Ajir, 1370).

در مقابل، اهالی تبرستان و گیلان که برخوردار از ریشه قومی کهن و دارای سرزمین، خاستگاه، منافع، زبان، دین و آداب و رسوم مشترک بودند، با آگاهی از این مولفه‌های هویت اجتماعی و فرهنگی، به هویت باستانی خویش افتخار کرده و در برابر تهاجم اقوام بیگانه واکنش نشان می‌دادند. و کامیابی آن‌ها در برابر حملات اعراب، احساس همبستگی آن‌ها را بیشتر کرده و به تحکیم هویت

آن‌ها یاری می‌رساند. مگر زمانی که پای دین و باورهای مذهبی والاتر پیش می‌آمد. چنان که در برابر آموزه‌های اسلام و دعوت مبلغان راست کردار آن آئین توحیدی سر تسلیم فرود آوردند. اسپهبدان آل دابویه با استفاده تاکتیکی از موانع طبیعی از جمله دژ عایشه گرگیلی و غار اسپهبد خورشید که مانند شهری بزرگ بود و از هر طرف کوهها آن را در حلقه خویش گرفته بودند در برابر حملات اعراب ایستادگی کردند و سپاه عرب با وجود محاصره طولانی مدت، نتوانست بدان قلاع نفوذ یابد (Mar'ashi & Tasbihi, 1966).

در دوران خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶)؛ گروهی از اهالی تبرستان بر آن شدند تا از طریق مصالحه، از تکرار حملات اعراب بکاهند. اما نوشته برخی مورخان مسلمان، تبرستانی‌ها: "از فرمان سر پیچیده غدر پیشه کردند و مسلمانان را... کشتند" (Baladhuri, 1958)، واقعیت آن است که نقش اسپهبد دابویه در این کشتارها و مخالفت جوئی‌ها نباید از نظر دور داشته شود. به ادعای مورخان، شورش اسپهبد خورشید بن دادمهر و اقدام او در نقض پیمان متارکه و کشتن مسلمانان (Tabari & Payandeh, 1996) در سال ۱۴۲ هـ.ق، باعث گردید تا خلیفه منصور (۱۳۶-۱۵۸) مصمم شود تا قضیه تبرستان را یکسره کند و حکمرانی آنجا را از خاندان دابویه بگیرد. یکی از مورخان مدعی است که منصور ابراز نگرانی کرده بود از این که در تبرستان دولتی عربی بر سر کار آید که سردمداران آن ایرانی باشند، "سپس دولت عربی به دولت ایرانی تبدیل شود... و در این هنگام بنی عباس تحت اداره ایشان قرار می‌گیرد" (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۱۵). پس، خلیفه برای تحقق این امر، وی ابوالخصیب مرزوق سندی را به عنوان نخستین والی خلافت عباسی به تبرستان فرستاد و همو بود که در ۱۴۴ هـ.ق بخش‌های شمالی تبرستان را تصرف کرد. ابوالخصیب بدون زد و خورد، شهر ساری، در مرکز تبرستان را تصرف و ساکنین آن را به پذیرش دیانت اسلام وا داشت. هم چنین، نایبانی به رستم‌دار و رویان شمالی فرستاد و آن مناطق را نیز تحت نظارت خود گرفت (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941).

نقشه خلیفه عباسی آن بود که با نفوذ در تبرستان، به استقلال تبرستان پایان داده و ثروت سرشار این ناحیه را به خزانه بغداد سرازیر کند. او در نامه‌ای به اسپهبد خورشید، از وی خواست تا اجازه دهد چون لشکریان خلیفه برای سرکوب شورش عبدالجبار بن عبدالرحمن در خراسان، از طریق مرزهای تبرستان راهی شمال شرق می‌شوند، اسپهبد در فراهم آوردن آذوقه و علوفه برای سپاهیان دریغ نرزد (Amoli & Sotoudeh, 1969). سپس، با هماهنگی بین خلیفه و فرزندش مهدی، قوای ابوالخصیب وارد تبرستان شدند. اسپهبد زمانی از این خدعه آگاه گردید که دیگر دیر شده بود. سردار خلیفه، فردی به نام عمر بن علاء را که با راه‌های تبرستان آشنایی داشت، با دو هزار سپاهی به آمل فرستاد. ابن علاء، مرزبان آمل را شکست داد و با سر دادن شعارهای عدالت خواهانه، مردمان

محل را که از اسپهبد ناراضی بودند، به پذیرش اسلام دعوت کرد. بسیاری از اهالی، "چون از او عدل دیدند کلی بدو پیوستند" (Amoli & Sotoudeh, 1969)

از آن سو، ابوالخطیب که برای نابودی آل دابویه نقشه کشیده بود، خود را مخالف بنی عباس و طرفدار اسپهبد معرفی کرد و توانست در زمره نزدیکان وی درآید. سپس، با ترفندی راه یورش قوای خلیفه را به قلعه و شهر گشود و سپاهیان همه جنگاوران اسپهبد را قتل عام کردند و خاندان اسپهبد خورشید را به اسارت گرفتند. با شنیدن این خبر، اسپهبد آشفته شد و خودکشی کرد (Tabari & Payandeh, 1996). بدین ترتیب، دودمان گیل گاوباره یا دابویه اول منقرض شد و حکومت عباسی توانست بر مناطق جلگه‌ای و پست تبرستان استیلا یابد. بر اساس تحقیقات محقق معاصر، عباس زریاب خوئی، نسل والیان معروف به پاژوسبان نیز در این زمان، منقرض گردید و نسب نامه‌هایی که مورخان تاریخ محلی تبرستان درباره والیان رویان و رستمدر و انتسابشان به پاژوسبانان ساخته اند، مجعول و غیر حقیقی است (Zaryab Khoei, 1986).

هرچند روند پیشرفت قشون اسلام در تبرستان طی دوره نخست خلافت عباسیان، نشان از آن داشت که بخشهای عمده‌ای از جمعیت تبرستان به جانب اسلام گرایش یافته بودند، لیکن این امر می‌تواند به دلیل رفتار ستمگرانه مأمورین اسپهبد خورشید نیز بوده باشد (Barzegar & Shokri, 2009). در حقیقت، در پاره‌ای موارد، اسپهبدان، که به استمرار فرمانروائی خود بر تبرستان دل بسته بودند، از بستر نارضایتی عامه برای تقابل با عمال خلافت سود می‌جستند. مورخان محلی، از ستمکاری امیران دابویه مواردی متعددی را نقل کرده اند و بر آنند که آن‌ها: "با وجود ظلم به اندک روزگار منقضی گشتند" (Mar'ashi & Tasbihi, 1966). هم چنان که شمار دیگری چون اسپهبد شاپور (۲۰۱-۲۱۱) نسبت به مردم رفتار سختگیرانه داشت، و اهالی از وی به مأمون شکایت کردند، مأمون نیز، محمد بن خالد را فرستاد تا قلمرو کوهستان را از وی بگیرد (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941). نیز، اسپهبدان تبرستان و رستمدر برای تقلیل نفوذ داعیان شیعه، رعایای خود را به ماندن بر کیش زردشتی تشویق می‌کردند. در هر صورت، گرایش مردمان را به اسلام می‌توان واکنشی در برابر ظلم و نابرابری‌های اجتماعی و فشارهای مالیاتی دانست. چه از سوی اسپهبدان و چه از سوی عمال خلافت.

عاملان مالیاتی در تبرستان نیز؛ عرصه را بر مردم تنگ کرده و با افزودن خراج، موجب ناخرسندی و گاه عصیان مردم می‌شدند. عمال خلافت برای کسب اطلاعات مالی مردم و اخذ بیشترین عوارض از آن‌ها، به کارگزاران محلی که همواره واسطه ارتباط حکومت با مردم هر ناحیه بودند، متکی بودند. و چون کسب عایدات مالی بیشتر، بر اعتبار و ابقای کارگزاران می‌افزود، هم عمال عرب و هم حکام محلی، بر مردم فشار وارد می‌کردند. تا جایی که مردم کارگزار خلافت در آمل را کشتند، و خلیفه

هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) اعلام کرد که کار مردمان نافرمانی نبوده و رفع ظلم واجب است (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941).

از دیگر علل برافتادن باوندیه، تصاحب ثروت سنباد توسط اسپهبد خورشید بود، این ثروت عظیم، چشم دربار بغداد را خیره ساخته و آن را از دابویه طلب می‌داشت. در حالی که شخص اسپهبد خورشید برخوردار از خزانه سرشار و ثروت افسانه‌ای بود: «و خدمتکاران مرتب و اوانی زرین و سیمین و صنوف اموال و خزاین مهیا و چهارصد اشتر اشهب رخت او کشیدی روز کوچ، هر استری را مکاری افسار گرفته آه نیارستندی نشست، و برای ورمجه هرویه بکنار دریا بدیه یزدان آباد قصری رفیع ساخته بود و عمارتی بسیار آورده و مالها در آن صرف فرموده و خزانه و نفایس او بدست آن زن بودی» (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941).

سرانجام خلیفه به طمع ثروت دابویه و به بهانه خشکسالی و نیاز به تامین آذوقه، فرمان یورش به قلمروی اسپهبدیه را صادر کرد. در سال ۱۴۴، خلیفه منصور، فردی به نام خازم بن خزیمه تمیمی را به عنوان والی تهرستان به آن ناحیه گسیل داشت، اما خازم که مردی متعصب در مذهب و نژاد بود (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941). با اقدامات ناپسند خود و کشتن شماری از اشراف محلی، بر دامنه نارضایتی‌ها افزود. پس، او را عزل کردند و یک ایرانی به نام ابوالعباس فضل بن سلیمان توسی را به ولایتداری تهرستان فرستادند. سیاست خردمندانه توسی مبتنی بر مدارا با اهالی بود، برجسته‌ترین اقدام وی، نوسازی پادگانها یا اصطلاحاً مسلحه‌هایی بود که در بیش از چهل شهر و ناحیه سوق‌الجیشی، از تمیشه در شرق تا چالوس و کلار در غرب دایر شد و در آن‌ها شمار کثیری سرباز عرب و خراسانی جای داده شدند (Frye & Anousheh, 1984). اقدامی که ظاهراً از جنبه دفاع در برابر هجوم کوه نشینان و استقرار سپاهیان برای جلوگیری از شورش تهرستانی‌ها بوده است. پس از آن که روح بن حاتم والی تهرستان، طی سال‌های ۱۴۶ تا ۱۴۹ هـ.ق، دست به اقدامات خشونت آمیز زد، بار دیگر، دستگاه عباسیان برای تسکین آلام مردم، یک ایرانی به نام خالد برمکی را به ولایتداری تهرستان فرستاد. خالد که به ادعای ابن فقیه همدانی، «کارهای شگفت کرد و برگنجینه‌های پادشاهان ایران در آن طاق، و دختران مسمغان دست یافت» (ابن فقیه همدانی، بی تا: ۱۵۶) هرچند، به ثروت اندوزی و زندگی اشرافی رغبت داشت، اما نسبت به دیگر عمال خلافت، رویه متعادل تری در پیش گرفته بود. به ویژه روابط دوستانه‌ای با اسپهبد ونداد هر مزدقارنوند برقرار کرد و به او اجازه داد تا به احترام زندگی کند. اما مرگ اسپهبد خورشید، به دودمان باوندی و متحد جدیدش کارن وندیان، مجال داد تا به صحنه سیاسی تهرستان بازگردند. از این رو، مترصد فرصتی برای تصاحب قدرت سیاسی، از موج نارضایتی مردم از خلافت بهره گرفتند و اهالی کوهپایه‌ها را به قیام علیه خلیفه تشویق نمودند. در سال ۱۶۳ هـ.ق، گروهی از مردم، به نزد ونداد هرمز، از نوادگان



سوخرا پور کارن آمدند و از وی برای رهبری قیام علیه عمال خلیفه یاری طلبیدند. اما ونداد ابراز داشت که باید متحدان قدرتمندی دیگری جستجو کنیم: "اول بدین مهم با اصفهید شروین مشورت باید آرد و از مصمغان و لاش بیعت طلبید اگر جمله متفق شوند این خروج من پیش گیرم" (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941). برخی محققان معاصر ادعان داشته اند که خاندان سوخرائی بنا به تعصب مذهبی و ملی، باوندیان را از دوده شاهان ساسانی دانسته و "بنا به سنن باستانی، خود را خدمتگزار و فرمانبردار آنها می خواندند" (Barzegar & Shokri Foumin, 2009) و از این جهت، وندادهرمزد پاسخ خود را منوط به نظر اسپهبد باوندی نمود. وندادهرمز با نمایندگان محلی، به نزد اسپهبد شروین باوندی رفته و با او هم پیمان شد. نیز، با مرزبان تجن و اسپهبد شهریار گاوباره (۱۴۵-۱۷۵) والی کلار رویان دست اتحاد داده و مهیای قیام عمومی علیه عمال خلیفه شدند. قیام مردمی با مشارکت اسپهبدان بر ضد خلافت و مقابله عباسیان با آن، با گرفتار شدن قوای ده هزار نفری عرب و قتل سردار سپاه خلیفه قرین بود. پنجاه پادگان نظامی عربها در نقاط مختلف طبرستان، در یک روز اشغال شد و قریب بیست هزار عرب کشته شد. اعزام نیروهای تازه نفس عرب و مسلمان، به جنگ با اسپهبدان از سوی مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹)، جز به شکست عربان ختم نشد. تا سرانجام در اواخر سال ۱۶۸ هـ.ق، هنگامی که خلیفه پسر خود موسی الهادی را به گرگان فرستاد، وندادهرمز، هیاتی را به میانجیگری نزد وی فرستاد و از ستمکاری والیان عباسی شکایت کرد و سوگند وفاداری یاد نمود. هادی او را نزد خود طلبید و با وی عازم بغداد گردید. بدین ترتیب، با مرگ خلیفه مهدی، ونداد هرمز خسته و رنجور از نبردهای طولانی، از هادی، امان نامه گرفت و به همراه او عازم دارالخلافة شد (Rekaya, 1998).

با شروع خلافت هارون الرشید، ونداد هرمز به تبرستان بازگشت و همچنان، پای بند به کیش مزدیسنا، از قدرت سیاسی در قلمروی خود برخوردار بود. در این سالها، چهار اسپهبد، امور تبرستان را در دست داشتند و با پرداخت مبالغی جزئی به عامل خلیفه در ساری، به حکمرانی مشغول بودند: شروین پور کارن در نواحی شرقی تا دماوند، وندادهرمز در مناطق مرکزی، مرزبان پورگشتاسپ در دیلمان و مصمغان و لاش در دماوند. سپهبدان گیل و دیلم هم کاری به خلافت نداشتند.

در حدود ۱۷۰ هـ.ق، اقدام والی تبرستان در انتصاب یکی از اطرافیانش به شهربانی ساری و نیز کشته شدن یکی دیگر از عمال حاکم به دست مردم آمل، زمینه شورش مجدد را در تبرستان به وجود آورد. خبر به هارون رسید و وی عبدالله بن سعیدالحرشی را به ولایتداری تبرستان فرستاد. اما مردم کارگزار عبدالله را کشتند و سر به شورش برداشتند. با این حال، سیاست هارون الرشید درباره تبرستان زیرکانه بود. برای ممانعت از خطر تجزیه ولایات شرقی، با اهل تبرستان کنار آمد و ضمناً فرزندان اسپهبدان شروین و ونداد هرمز را به گروگان در بغداد نگاه داشت تا مانع از خودسری

آن‌ها شود (Tabari & Payandeh, 1996; Yaqubi & Ayati, 1992). وی می‌کوشید نظارت حکومت عباسی بر مناطق مابین دشت و کوه در تبرستان را برای خویش محفوظ نگاه دارد. از آن جا که اسپهبدیه بر مناطق کوهساران استیلا داشتند، عباسیان هم می‌کوشیدند تا بر سواحل و مناطق پست، سلطه داشته باشند.

## ۲- نقش علویان در چالش خلیفگان و اسپهبدان

اصولاً تا پیش از ظهور چهره متفاوت دیگری از اسلام در تبرستان، یعنی تغییر وضعیت از یورش سهمگین سربازان عرب به ورود سادات علوی به این خطه، کنش اجتماعی مردمان این ناحیه بر مبنای مبارزه برای دفاع از میهن و حفظ ارزش‌های قومی و فرهنگی بود. به ویژه در دوره عباسیان، مقاومت اهالی رنگ و بوی وطنی و متفاوتی نسبت به دوره خلفای راشدین و اموی داشت، لذا اطلاق مفهوم قیام به رویدادهای این مقطع از تاریخ تبرستان انطباق پذیری بیشتری دارد. قیام‌هایی منظم، خودجوش و مردمی که در آن‌ها، حضور پررنگ زنان دوشادوش مردان و در دفاع از آزادی و آیین ملی شایان توجه است.

با دستگیری مازیار و ازبین رفتن دودمان سوخرائی به دست عمال طاهری، ولایتداری تبرستان در دستان دودمان طاهر قرار گرفت. عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰)، سردار سپاه خود، حسین بن حسین مصعب را به فرمانداری تمیشه تا رویان شمالی برگزید که تا ذی حجه ۲۲۵ هـ ق بر این مسند بود. چندی نگذشت که بار دیگر، بی‌عدالتی و بهره‌کشی اهالی، باعث اعتراض مردم و فرار کردن زارعان و ستمدیدگان شد. در این اوان، هسته یک قیام مردمی شکل گرفت. گروهی از مردمان رویان پیکی به نزد حسن بن زید از فرزندان زید بن حسن بن علی (ع) در ری فرستادند و از او برای سرپرستی قیام مردمی علیه عمال خلیفه مدد خواستند.

بدین گونه در رمضان سال ۲۵۰ هـ هسته حکومت علویان تبرستان به دست حسن بن زید معروف به داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰) گذاشته شد. حکومتی که با اتحاد علویان زیدی و امیران دیلم و تبرستان، موفق شد تا طی دو سال، با تصرف آمل و ساری و اخراج عمال طاهری، قسمت اعظم تبرستان را تحت انقیاد درآورد. صدور فرمان نامه داعی کبیر به بلاد تبرستان و امر به خواندن اشهد ان علی ولی الله در نمازها و تهدید مخالفان به قتل و غارت (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941) نشان از آن داشت که حکومتی جدید و ایدئولوژیک در سواحل خزر برپا شده که قصد اتحاد تبرستان و مقاومت در برابر استیلای عباسیان دارد.

امیران محلی که پشتوانه مردمی را برای موفقیت لازم داشته و از محبوبیت سادات علوی مطلع بودند، در نامه‌ای به داعی کبیر، برای نبرد یا طاهریان اعلام آمادگی کرده و در هنگام حمله به آمل، تعداد ۲۰۰ تن پیاده نظام و ۲۰ تن سواره به یاری او فرستادند (Mar'ashi & Tasbihi, 1966).

این اسپهبدان عبارت بودند از بادوسبان و مصمغان و خورشید بن جسف بن وندرن و خیاب بن رستم و بادوسبان بن گردزاد لپور. افرادی که به درستی مشخص نیست آیا اسپهبد بوده اند یا حکام محلی! بدین ترتیب، تبرستان در اختیار پیشوای زیدیه قرار گرفت. شرح دولت علویان و رخدادهای زمان سروری داعی کبیر تا قتل داعی صغیر در سال ۳۱۶ هـ.ق و استیلای اسفار بن شیرویه از حوصله این پژوهش خارج است.

این که دودمان باوندی، بر اساس مصلحت با علویان رفتار می‌کرد، نشان می‌داد که فرزندان باو، بر اساس شرائط زمانی، با اوضاع سیاسی خود را وفق می‌داده اند. چنان که تا سال ۲۲۷، آن‌ها بر کیش زرتشتی خود اتکا داشتند و بعد از آن که اسپهبد قارن اسلام پذیرفت و زناز گسست (Mar'ashi & Tasbihi, 1966)، حکمرانی شرق تبرستان را نیز عهده دار شد. این چرخش سیاسی و مبتنی بر منفعت طلبی، در تعامل و تقابل یا علویان نیز دیده می‌شود. چنان که اسپهبد قارن و فرزندش رستم، در ظاهر با داعی ابراز مودت می‌کرد، اما در نهان، با دشمنان او در ارتباط بودند، از جمله رستم بن قارن که دیلمیان را به ناامن سازی قلمروی علویان تحریض می‌نمود (Amoli & Sotoudeh, 1969). البته، نمی‌توان گفت که اقدامات مخرب باوندیان با هدایت خلافت بوده، اما در ارتباط بین اسپهبد رستم و طاهریان تردید نیست. هم چنین، اسپهبد شروین دوم با سامانیان علیه علویها متحد شد و اسپهبد شهریار دوم با عامل سامانی‌ها در مکتبه بر ضد علویان بود. اما نکته جالب آن که، باوندیان هر بار با شکست نقشه‌های توطئه آمیزشان، به صلح با زعمای علوی مبادرت کرده و با پرداخت خراج معهود، خود را از خطر انقراض می‌رهاندند.

در حقیقت، سیاست باوندیان، استفاده از بحرانهای محلی و سهم خواهی از دسته بندی‌های سیاسی و نظامی بود. از جمله، اسپهبد رستم باوندی، در همان حال که در تقابل با علویان، با رافع بن هرثمه والی خراسان بر ضد سادات علوی وارد نبرد می‌شد، در حمایت از رافع، با سپاه اعزامی خلیفه عباسی معتضد نیز مقابله می‌کرد. اما رافع، جانب اسپهبد باوندی را نگاه نداشته و در سال ۲۸۱ با محمد بن زید علوی (۲۷۰-۲۸۱) دست بیعت داد (Ibn al-Athir & Ajir, 1370). در نتیجه، اسپهبد به عمرولیت صفاری نامه نوشت و وی را به یورش به تبرستان تشویق نمود. اقدامی که رافع بن هرثمه را خشمگین نمود و سبب شد تا وی رستم باوندی را با تزویر به قتل رساند. ماحصل این نابودی، ۳۳ سال محرومیت باوندیان از حکومت بر تبرستان بود تا آن که در سال ۳۱۵ هـ.ق، ماکان کاکي، به پادشاه همکاری آل باوند، فرمانروایی این خطه را بار دیگر به باوندیان بازگرداند.

اصولاً، دوره‌های روابط باوندیان و علویان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: ۱- دوره خصومت: از برآمدن علویان تا اوایل سده چهارم هجری: که در این دوره، جز چند مصالحه موقت، روابط طرفین چندان مطلوب نبود. پشتیبانی باوندیان از مهاجمانی چون رافع، یعقوب لیث، سامانیان و اقدامات

تحریک آمیز بر ضد علویان، حکایت از خصومت اسپهبدان باوندی به علویان داشت. و آن‌ها را نیز به مثابه بنی العباس، عرب تبارانی انیرانی تلقی می‌کردند. اما صفاریان و سامانیان را هم نژاده خویش می‌پنداشتند.

۲- دوره مودت: از اوایل سده چهار تا پایان کار حکومت علویان، به دلیل تکرر مدعیان قدرت در تبرستان، نظیر: اسفار بن شیرویه، ماکان کاکي، فرزندان بویه و امیران محلی، باوندیان احساس خطر کرده و به اتحاد با علویها گرویدند تا شاید از تجزیه تبرستان و نابودی قدرت خود جلوگیری کرده باشند. احتمالاً به این دلیل که دریافتند علویان از پشتوانه مردمی بیشتری برخوردارند و با توجه به سرعت گرفتن گرایش مردم تبرستان به اسلام، اتکا به سنتهای زرتشتی، دیگر موجد پیوست اسپهبدان و تبرستانی‌ها نخواهد بود.

مساله دیگر آن که، ظاهراً تضاد شیعه و سنی هم در این قضیه نقش داشته است. زیرا اسپهبدان زرتشتی، که خلافت و وابستگی سنی مسلک آن را رقیب و دشمن خود می‌دانستند، از رقابت بین علویان شیعه با اشراف و خلافت سنی به مثابه مَحملی برای مبارزه با سلطه طلبان و تهدیدکنندگان استقلال خویش بهره برداری می‌نمودند. در نتیجه، حمایت امیران منطقه از شیعیان زیدی و در مقابل، توسل زیدیان به ولّات محلی، از یک نیاز متقابل حکایت داشت. اما نکته جالبتر آن که *فرایند دوسویه، کمک کم‌اندیشه و خواسته‌های این دو گروه را به هم پیوند زد و گرایش شیعی به عنوان عامل وحدت آن‌ها در برابر جناح حاکم سنی، نقش کارسازی ایفا کرد و به عنوان نمادی برای تعریف هویت جامعه و طبرستان و تمایز آن با قلمرو خلافت تسنن تبدیل گردید* (Esmaeili, 2008) گرایش اسپهبد قارن بن شهریار باوندی به تشیع که برخی محققان آن را ادعا دارند (جعفریان: ۱۳۸۷: ۲۳۴) یا ضرب سکه با شعار شیعی توسط رستم بن شروین (Azami Sangsari, 1972; Taheri, 2016) را شاید بتوان از نمودهای چنین پیوندی دانست. هرچند، بیشترین سطح گرایش به تشیع در میان اسپهبدان باوندی را باید در دوره دوم زمامداری باوندیان رهگیری کرد. بالاخص با توجه به عدم توانائی سلجوقیان در تسخیر نواحی کوهستانی تبرستان و حمایت باوندیان اسپهبدیه از تشیع امامیه؛ تا جایی که گفته شده ایشان خود را نایب امام زمان معرفی می‌کرده‌اند (Ghazvini Razi & Mohaddes, 1979).

البته مناسبات سایر امیران محلی با علویان نیز از فراز و فرود برخوردار بود و صرفاً به تنش و اتحاد بین آل باوند با زیدیان محدود نمی‌شد. از جمله باید به اقدام محمد بن شهریار پادوسبانی (۳۱۳-۳۲۷) در دستگیری داعی صغیر و اعزام او به بغداد (Mar'ashi & Tasbihi, 1966). اشاره کرد. البته نبردها، توطئه‌ها و کشاکشهای متعددی بین دیگر امرای محلی، که گاه مورخان از آن‌ها با عنوان کلی "اصفهبندان" یاد کرده‌اند، در تواریخ ضبط است که شرح آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد.

### ۳- برآمدن دیالمه و پایان اقتدار اسپهبدان

قرن چهارم هجری، سرآغاز ظهور قدرت جدیدی در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران بود که باید از آن به عنوان عصر دیالمه یاد کرد. دوره‌ای که جز حکومت اسپهبدان باوندی، سایر حکومت‌های محلی رو به زوال نهاد و دولتهای آل زیار و آل بویه، صحنه گردان تاریخ سیاسی و اجتماعی این خطه شدند. در این عهد، نفوذ خلافت عباسی به حداقل رسید و اندکی نگذشت که تبرستانی‌ها در بغداد، خلیفه را از تخت به زیر کشیدند. نباید از نظر دور داشت که برآمدن دیلمیان، تا حدی مدیون حکومت علویان بود. در حالی که تا سده سوم، به خلفا حق داده میشد تا با اسیران دیلمی مانند غلام و برده رفتار کنند، اقدام علویان نظیر: ویران کردن مرز دیلم و تبرستان یا اجازه دادن به دیلمی‌ها برای چراندن احشام خود حتی در قلمروی اسپهبدان و امیران محلی، (Minorsky & Qaem Maqami, 1966) باعث افزایش تحرکات اجتماعی و سیاسی دیلمیها شد. در واقع، سادات علوی با رفتار مناسب خود، دیلمیان را که قومی جنگاور بودند، از اسلام حکومتی، که نماینده آن عباسیان و امرای طاهری و سامانی بود، به اسلام میانه رو و عدالتجو متمایل گردانید.

در سال ۲۸۷ هـ.ق، معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹)، فرمان حکومت تبرستان و خراسان را برای آل سامان صادر کرد (Gardizi & Habibi, 1984) این منشور به سامانی‌ها مجوز داد تا با یورش به تبرستان، محمدبن زید را سرکوب کنند. اما جستان والی گیلان با حسن بن علی اطروش یا ناصرکبیر (۳۰۴-۳۰۱) بیعت کرد و تبرستان بار دیگر صحنه درگیری طرفداران علویان و عباسیان شد. به ویژه اسپهبد شهریار باوندی که با فرستادن سر نماینده اطروش به نزد عامل خلیفه در ری، مخالفت خود را اشکار ساخته بود. به همین دلیل، جانشین اطروش، داعی صغیر به قلمروی باوندیان یورش برد و اسپهبد را به پذیرش قوانین مذهبی وادار کرد (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941). نتیجه چنین اقداماتی مدعیان قدرت را بر ضد حکومت علوی برانگیخت و سرداران دیلمی که خواهان آزادی عمل بودند، به دنبال فرصتی برای خودمختاری (Ibn al-Athir & Ajir, 1370) به نابودی علویان کمک کردند.

در سال ۳۱۹ هـ.ق، مرداویج سردار سپاه ناصرالحق حکومت آل زیار را بنیان نهاد و به مدد سیاست نظامی گری و جذب دیلمیان، موفق شد از طریق روشهای گاه خشونت آمیز چون کشتار مردم همدان (Ibn al-Athir & Ajir, 1370; Masoudi & Payandeh, 2003) یا اعطای هدایا و اموال به متحدانش، مناطق وسیعی را به تصرف درآورد. تا جایی که خلیفه القاهر (۳۲۰-۳۲۲) به او پیشنهاد فرمانداری عراق عجم را به وی داد. اما مرداویج بر آن شد تا: "همه شهرهای اسلام را در شرق و غرب که به دست بنی عباس و دیگران بود به یاران خود دهد" (Masoudi & )

(Payandeh, 2003) اما در ۳۲۳ هـ ق بدست غلامان ترک خود کشته شد و برادرش و شمگیر (۳۲۳-۳۵۷) جایگزین وی شد.

در این وقت، تبرستان صحنه چالش سامانیان، زیاریان و دیلمیان شده بود. در حالی که سامانیان، گرگان را از دست ماکان کاکلی بیرون آورده بودند، و شمگیر تبرستان را در چنگ داشت. جنگ و گریزهای بی پایان مدعیان قدرت همچنان ادامه داشت تا وشمگیر در ۳۵۶ درگذشت و نوبت فرمانروایی به پسرش قابوس رسید. وی همان کسی است که به عمر شاخه کیوسیه آل باوند پایان داد.

قابوس (۳۶۶-۴۰۳)، در سال ۳۸۷ هـ ق، اسپهبد شهیار بن دارا (۳۶۲-۳۹۷) که رفیق دوران تبعید او در خراسان بود، را به جنگ رستم بن مرزبان کارگزار فخرالدوله دیلمی فرستاد تا شهیار کوه را بازپس گیرد. اما اندکی نگذشت که روابط باوندیان و زیاریان شکرآب شد. اسپهبد شهیار "به کثرت لشکر و اموال مغرور شد" (Mar'ashi & Tasbihi, 1966) و خواست تا بر دامنه قدرتش بیافزاید، پس، مورد حمله قوای دیلمی قرار گرفت و دستگیر شد. در سال ۳۹۷ هـ ق با مرگ اسپهبد در زندان قابوس، دوره طبقه اول از ملوک باوندی (۳۹۷-۴۵) بعد از ۳۵۲ سال حکمرانی بر نواحی فریم و شهیار کوه به پایان آمد.

اما در خصوص دودمان پادوسبانان نیز، باید گفت که این دودمان، که نیای آن‌ها پادوسبان پور گیل گاوباره و برادر دابویه بود، از سال ۴۰ هـ ق در رویان حکم می‌راندند و به علت خوش رفتاری و پرهیز از مجادله با دیگر حکومت‌ها، موفق شده بودند تا به آرامش و مسالمت در رویان و رستمدر فرمانروایی کنند. ششمین والی این دوده، عبدالله پور وندامید (۲۰۷-۲۵۰) که ظاهراً مسلمان شده بود، همان کسی است که به نزد محمدبن ابراهیم علوی رفت و از او برای زعامت قیام علیه حکام عباسی مدد جست و خود جزء نخستین بیعت کنندگان با حسن بن زید بود. پادوسبانان از حامیان علویان بودند و آن‌ها را در نبرد با عمال خلیفه و مهاجمانی چون: یعقوب لیث و سامانیان یاری کردند. اما در سال ۳۰۹ هـ ق هروسندان پور تیدا: "بسبب آنکه [داعی صغیر] باوّل نوبت بدانچه ایشان را از مال پذیرفته بود تمام ادا نکرد... معاهدت رفته بر این که داعی را بغدر بکشند" (Ibn Esfandiyar & Eqbal, 1941). لیکن داعی واکنش نشان داد و پادوسبانان را گرفته و گردن زد. اقدامی که باعث شد تا هفت سال بعد، مردوایج، که خواهرزاده هروسندان بود، به انتقام دایی خود، داعی علوی را به قتل رساند! بدین گونه مشخص می‌شود که مناسبات بین پادوسبانان و علویان نیز با فراز و نشیب همراه بوده است. هرگاه که اقدامات نظامی علویان منافع مالی دربرداشته است، پادوسبانان و دیگر ولات محلی در خدمت سادات بودند و هرگاه که سادات علوی بر مبنای رویه مذهبی و اعتقادات خود عمل می‌کرده اند، با منافع والیان محلی و منجمله امرای پادوسبانی تصادم پیدا می‌کرد. با وجود چنین

روابط خصمانه ای، اما منفعت طلبی همیشه حرف اول را در معادلات امرای محلی می‌زد. چنان که وقتی اسپهبد شهریار باوندی، قشون آل بویه را به تصاحب رویان و رستمدر تشویق نمود، پادوسبان قباد بن محمد (۳۲۷-۳۳۹) به همان رویه‌ای توسل جست که نیای او در سال ۲۴۹ هـ.ق برای جلب نظر و حمایت مردمی، دستاویز قرار داده بود. بدین معنی که در سال ۳۳۷ هـ.ق، سراغ الثار بالله، برادرزاده داعی صغیر رفت و او را با خود به رویان آورد تا "مردم/و بر/و جمع شدند" (Mar'ashi & Tasbihi, 1966) ولی کمی نگذشت که بین او و داعی جدید اختلاف افتاد و اسپهبد، که زان پس خود را "استندار" می‌خواند، به رویان برگشت.

#### ۴- رویه اسپهبدان در تقابل با حکومت عرب

یکی از جهات تداوم فرمانروائی اسپهبدان را می‌توان در اتکاء آن‌ها به باورهای عمومی در تبرستان جستجو کرد. آن‌ها، در ابتدا با تکیه بر دیانت زرتشتی و سپس با استمداد از مذهب تشیع، حکومتشان را با اعتقادات و علائق عامه مردم پیوند زدند و مشروعیت توامان سیاسی و مذهبی کسب کردند. باورداشت اسپهبدان به زرتشتیگری تا بدانجا بود که نه تنها از نمادهای زرتشتی در سکه‌ها و مراسمات خود استفاده می‌کردند، بلکه حتی پس از اسلام آوردن هم، که در مواردی صوری و نمایشی بوده است، با مسلمانان میانه خوبی نداشتند. چنان که مازیار بن قارن، با وجود مسلمان شدن، به ثنوی گری و مجوس بودن متهم بود (Masoudi & Payandeh, 2003). هنگامی که هارون الرشید به اسپهبد شروین خواست تا به حضور او بار یابد، اسپهبد تقاضای فرستادن گرو و امان نامه کرد، خلیفه از این تقاضا خشمگین شد و گفت: "مسلمانان را به گرو گبرگان چگونه دهم؟" (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۶/۱) که این روایت نشان می‌دهد باوندیان تا پایان قرن دوم هم، زرتشتی بودند و با قدرتهای فرمانطقه‌ای کجدار و مریض رفتار می‌کردند. به علاوه، آتشکده‌ها تا سده چهارم در تبرستان پابرجا بودند (Masoudi & Payandeh, 2003). جغرافیدانان مسلمان، از وجود آثار تمدنی و فرهنگی عهد باستان در کرانه‌های جنوبی خزر حکایت کرده اند، که شرح آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

در مورد پیوند اسپهبدان با ایرانگرایی، در گسست با فرهنگ عرب، حتی می‌توان به نوعی، روایت مشکوک سفر فردوسی (۳۱۳-۳۸۵) به تبرستان و دیدارش با اسپهبد شهریار پور دارا، که با اعطای هدایا نفیس به شاعر پارسی گو همراه بوده (Nezami Aruzi & Qazvini) را در راستای علاقمندی و حمایتگری اسپهبدان از فرهنگ و سنن ایران ارزیابی کرد. چنان که مازیار، در دربار خود دانشوری چون ابن ربن طبری (م: ۲۵۰) را به عنوان کاتب در خدمت داشت. همان پزشک طبری که به اسلام گروید و در دربار معتصم از ندمای او شد (Ibn al-Nadim & Tajaddod, 1987). نیز، آثار معماری مربوط به دوره اسپهبدان، نظیر: برج رسکت ساری یا برج لاجیم سوادکوه

و یا برخی آثار نابودشده اما مذکور، در روایات مورخان را، گواهی بر ایران دوستی و ملی گرایی اسپهبدان دانست.

اما در باره وجه دیگر تقابل اسپهبدان و خلفا باید به مساله تاکید حکام محلی بر مالکیت ابدی اراضی ملی اشاره کرد. اسپهبدان می‌دانستند که واگذاری زمین به عمال عرب، در حکم محدود کردن دائره اقتدار مادی و معنوی اسپهبدیه خواهد بود. وقتی مامون قصد خرید املاکی در تبرستان را داشت. اسپهبد شروین به او گفت: نزد ما ملک فروختن عادتی شنیع است. اما مامون به سرای اسپهبد وارد شد و "چون چاره نبود، سیصد پارچه دیه از کوه و دشت به خلیفه هدیه کرد و قباله هبه کردن آن را نوشت و تقدیم کرد" (Etemad al-Saltaneh et al., 1994).

با این اقدام، روند تملک اراضی توسط مهاجران غیر تبری و مسلمان شروع شد و حیطة سرزمینی و اقتدار مادی اسپهبدان و دیگر خوانین زمیندار را کمتر کرد. طبق قواعد مقرر در تبرستان، تصاحب زمینهای خصوصی توسط خلیفه یا امیران محلی منعی نداشت و حکام قادر بودند اراضی رعایا را تصاحب کرده یا به اقطاع به دیگران ببخشند. اما با آمدن علویان، این سنت ناعادلانه منسوخ شد. آن‌ها ابراز داشتند که گرفتن حتی یکی و جب از زمینهای مردم خیانت است و ناصر کبیر نظام کدخدائی را از تبرستان برداشت (Biruni & Danasresh, 2007). این جانبداری از حقوق ملی، برای ایشان هزینه ساز شد. چرا که دشمنی اسپهبدان و خوانین محلی را برانگیخت.

با این وجود، اصولاً سیاست باوندیان در قبال خلافت، متناسب با شرایط زمان و با نوسان همراه بود. گرچه اسپهبد شروین تلاش می‌کرد تا به صورت مستقل حکومت کند و جایگاه عالی خود را به عنوان شاهنشاه تبرستان حفظ کند، اما در مواقع ضروری، به ترفندهای سیاسی متوسل می‌شد. از جمله زمانی که هارون الرشید او را به نزد خویش فراخواند، عذرخواست و با فرستادن وندادهرمز و پسرش به نزد خلیفه، از خشم عباسیان خود را محفوظ نگاه داشت. البته به زعم نویسندگان، اسپهبدان باوندی که خود را معتبرتر از دیگر امیران تبرستان می‌پنداشتند، به جهت حفظ جایگاه و اعتبار معنوی خود می‌کوشیدند حکومت خویش را دچار مخاطره نساخته و استقلال اسمی خود را حفظ کنند. در این بین، گرفتارشدن عباسیان در چنبره آشوب‌ها، نبردها و تعارضات مختلف با قیامگران ایرانی، فرصت مساعدی به باوندیان می‌داد تا در پس کوهساران تبرستان، به آسودگی حکومت کنند.

در یک جمع بندی، از عوامل مهم پایداری باوندیان، باید به سیاست خارجی آن‌ها در قبال همسایگان و قدرتهای فرامنطقه‌ای اشاره کرد. تعامل مثبت، پرهیز از درگیری نظامی و اجتناب از ورود بی محابا به دسته بندی‌های قدرت‌ها و نیز برقراری پیوندهای خانوادگی و در مواردی پرداخت مبالغ مالی به تهدیدکنندگان تمامیت ارضی و سلطه محلی، از جهات عمده تداوم حکومت آن‌ها بود. به همین



خاطر هم مرعشی متذکر می‌گردد: "سادات و گاوبارگان و قارن وندان و دیالم و آل بویه و آل وشمگیر بر ایشان چیره می‌شدند و عباسیان لشکر به ولایت بر ایشان می‌فرستادند و خرابی‌ها می‌کردند، اما عاقبت غلبه ایشان را می‌بود...همیشه والی کوهستان می‌بودند" (Mar'ashi & Tasbihi, 1966). باوندیان در تعامل با امیران محلی و خلافت عباسی و حتی حکومت‌های مستقر در دیگر ولایات ایران مانند طاهریان، صفاریان و سامانیان، هرچند بر اصل بیطرفی یا توازن قوا اصرار داشتند، اما از قرن سوم که دولتهای نیرومندی چون آل زیار و آل بویه در همجواری آن‌ها تاسیس شد؛ باوندیان احساس خطر کرده و پنداشتند دیالمه، آهنگ یکپارچه کردن تبرستان را دارند، پس کوشیدند مابین آل زیار و آل بویه به تناوب سیاستگری کنند. پس گاه با این و گاه با دیگری پیوند اتحاد برقرار می‌ساختند. اما شاخه کیوسیه باوندیان نتوانست به حیات متزلزل خود ادامه دهد و برفاتاد؛ تا آن که در میانه قرن پنجم، پس از نیم قرن، باوندیان با جلب رضایت سلجوقیان دوباره به صحنه سیاسی تبرستان بازگشتند.

به باور نگارندگان، حتی زمانی که اسپهبدان مسلمان شدند، کوشیدند بین خود و حکومت‌های وابسته به خلافت در دیگر نواحی ایران، مرزبندی هوشمندانه‌ای ترسیم کنند. لذا می‌توان پذیرفتن مذهب زیدی یا نپذیرفتن عاملیت بنی عباس برای سرکوب مخالفان خلیفه از سوی ایشان را در همین راستا تبیین کرد. در واقع، با وجود همراهی گاه به گاه اسپهبدان با امرای تابع خلافت، اما هرگز به تنهایی، مزدوری خلیفه را انجام ندادند.

### نتیجه‌گیری

تپورستان یا تبرستان، نامجای سرزمینی است محاط بین سواحل دریا و رشته جبال البرز و خاستگاه اقوامی کهن و دیرینه سال که ظاهراً از روزگار سیطره مغولان به مازندران تغییر نام داد. نامی که در شاهنامه ذیل یک ایالت داستانی و جایگاه دیو سپید از آن یاد شده است. بر خلاف کرانه‌های غربی یعنی دیلمان و تالش و گیلان، تبرستان در دوره اول فتوحات اعراب تحت استیلای مسلمانان قرار نگرفت و حتی در زمان بنی‌امیه نیز سر تسلیم به قشون خلافت فرود نیاورد. در روزگار خلیفگان عباسی نیز، تنها مناطق جلگه‌ای ضمیمه قلمروی اسلامی شد و نواحی مرتفع و کوهستانی مستقل باقی ماندند. این امر تا حدی زیادی، مدیون دو عامل بود: موقعیت خاص جغرافیایی و دشواری دسترسی و دیگر، وجود اسپهبدان که تا دو قرن مانع از سیطره خلافت شدند. برجسته‌ترین این خاندانها، باوندیان بودند که شعبه اول آن‌ها موسوم به کیوسیه تا اوایل قرن ۵ هـ ق بر بخشهای مرکزی و نواحی استراتژیک طبرستان حکم می‌راندند. علاوه بر این، پادوسبانان در رویان و آل دابویه در گیلان نیز، به دلیل انتساب به دودمان‌های شاهی ایران باستان و اصرار بر حفظ ارزش‌های ملی و فرهنگ کهن، در زمره خاندانهای حکومتگر اسپهبدی قرار می‌گیرند.

با وجود لشکرکشی‌های مداوم به طبرستان و نواحی همجوار آن، اما استیلای حکام عرب بر این مناطق با دشواری و تزلزل همراه بود. به ویژه که سیاستی منسجمی از سوی خلفا یا عمال آنها برای اداره این سرزمین در نظر گرفته نمی‌شد. دست نشانندگان خلیفه در شهرهای بزرگی نظیر: ساری، آمل و کجور سکنی داشتند و حکومت نواحی کوهستانی را با اختیارات تام در دستان شاهزادگان خاندانهای سلطنتی سابق یعنی اسپهبدان قرار داده بودند. مشروط بر این که این شاهان محلی مالیات منظم را پرداخت کرده و در تامین سرباز برای قشون خلیفه بکوشند. از همین رو، ضرب سکه‌های متناوب و متعدد نشان می‌دهد که امرای عرب و ایرانی در سراسر طبرستان، تا چه اندازه استقلال عمل داشته و حتی حوزه‌های عملکردشان را از هم متمایز کرده بودند.

اصولاً، مناسبات فی مابین حکومت‌های طبرستان با دستگاه خلافت، روابطی پرنوسان داشت. یکی از اساسی‌ترین عوامل تأثیرگذار در این مناسبات، وضعیت جغرافیای سیاسی منطقه بود. دوری از مرکز خلافت، آب و هوای بحری، وجود کوه‌های صعب‌العبور، باتلاق‌ها و جنگل‌های انبوه و... دستیابی و حفظ این منطقه را برای خلیفگان عرب دشوار می‌کرد. از طرف دیگر، روحیه استقلال طلبی مردم طبرستان و توان رزمی و اتحاد درونی آنها مانعی مهم برای پذیرش استیلای بیگانه بود. چنان که مردم و اسپهبدان از هر فرصتی برای شورش بهره می‌جستند. با این وجود، تنوع فرآورده‌ها و فراوانی ثروت، نقطه امتیازی برای طبرستان بود که از نظر دستگاه خلافت پنهان نبود و بغداد چشم طمع به این ثروت داشت. به همین خاطر، از منظر خلفای عباسی، سرکشی زمانی حاصل می‌شد که در دادن مالیات وقفه‌ای صورت می‌گرفت. اما عمده‌ترین تدابیر خلفای عباسی برای نگهداری طبرستان متمرکز بود بر:

- ۱- سیاست تعویض مکرر والیان انتسابی و در مواردی، اعزام کارگزاران مقتدر به منطقه و یا فرستادن والیانی میانه رو و ایرانی تبار برای ایجاد آرامش و جلوگیری از نارضایتی. فهرست بلندبالای ولات عباسی در طبرستان این حقیقت را روشن می‌سازد که بنی عباس، از برقراری امارت استکفا و گماردن حکام دست نشانده، همانند گزینش طاهریان در خراسان، در حوزه طبرستان محروم بودند.
- ۲- تعادل بین روش النصر بالرعب و روش مصالحه، چنان که از یک طرف با برپا ساختن پادگان برای حفظ هژمونی نظامی، و نیز سرکوب خشن شورشهای مردمی و کاربست روش خدعه، به طبرستانی‌ها چنگ و دندان نشان می‌دادند و از طرف دیگر، از روشهایی چون: مدارا با اسپهبدان متنفذ محلی، گروگان گرفتن فرزندان اسپهبدان، تلاش برای گسترش مذهب سنت برای ایجاد یگانگی در جامعه، تنبیه والیان ظالم و فاسد و برقراری روابط مسالمت آمیز با اشراف محلی برای مصالحه بهره می‌گرفتند

هرچند، اسلام آوردن سران محلی، می‌توانست محرک عمده‌ای برای انقیاد جامعه ستیپهنده طبرستان باشد. اجتماعی که بر ارزش‌های ملی و قومی خود اصرار داشت و در برابر نفوذ فرهنگی و اجتماعی عربان مسلمان مقاومت می‌کرد. لیکن، خلیفه بغداد می‌دانست که استقرار دولتی دست نشانده در طبرستان، بدون طی شدن فرایند مسلمان شدن همه بزرگان و اشراف محلی و به سادگی ممکن نیست. از این جهت، گاه خلفا با عقد قراردادهائی مبنی بر صرفاً پرداخت خراج، به اسپهبدان محلی اجازه حکمرانی می‌دادند. و قدر مسلم این که بقای دودمان‌های محلی، که همچنان به کیش زرتشت و سنن ملی پای بند بودند، خارج از تحمل خلفای بغداد بود و اگر امویان و عباسیان، قدرت برانداختن آن‌ها را داشتند، اداره طبرستان را به دست اسپهبدان نمی‌دادند.

از طرفی، تا زمانی که بین اسپهبدان، اتحاد و انسجام وجود داشت، هرگونه نفوذ تام و اعمال قدرت مطلقه از سوی خلافت در طبرستان با مانع روبرو می‌شد. اما این که چرا خلفا برای ایجاد تفرقه بین این امرا تلاشی نکردند، پاسخ شاید این باشد که هر کدام از این دودمان‌های حکومتگر، به قلمروی خود وابسته و قانع بودند و نیز این که تا زمانی که برخی از آن‌ها دین اسلام را نپذیرفتند، به توطئه علیه دیگری رغبت نیافتند! افزون بر این، ظاهراً، خلفای عرب تا جایی که امکان داشت، می‌کوشیدند مانع از اتحاد والیان دست نشانده خود با اسپهبدان طبرستان علیه قدرت مرکزی شوند و سکوت بغداد در برابر لجام گسیختگی ولات عرب را می‌توان دلیل این مدعا دانست.

سرانجام آن که، با برآمدن کانون قدرت جدید و توانمندی به نام علویان زیدی مذهب، سررشته قدرت سیاسی و اجتماعی از دست والیان عباسی و عمال طاهری خارج شد. اسپهبدان باوندی، که از معتبرترین حکومت‌های محلی بودند نیز، به خاطر برآمدن نیروی نظامی دیالمه و به دست آل زیار برافتادند. در نتیجه، نظارت بر توده‌ها در اختیار علویان و کنترل مناطق استراتژیک در اختیار دیلمیان قرار گرفت و این دو قدرت نوظهور، بازیگر جدید صحنه تاریخ سیاسی و اجتماعی طبرستان در قرن پنجم شدند. پادوسبانان اسلام پذیرفتند و از پوسته یک دولت باستانگرا خارج شدند و شعبه دوم باوندیان نیز، با چرخشی ۱۸۰ درجه، به کسوت یک امیرنشین کوچک مطیع و تابع جهان اسلام درآمدند. شاید این چرخش، حاصل تدبیری عاقلانه از سوی باوندیان بوده باشد تا بدین وسیله، بدون درگیر شدن در منازعات طولانی و خونبار امرای دیلمی و بوئی، به تداوم حکمرانی دودمان خویش و نیز رشد اقتصادی قلمروی خود در دوره اسپهبدیه، کامیاب شوند.

## منابع و مأخذ

- Amoli, O., & Sotoudeh, M. (1969). *History of Royan*. Iranian Cultural Foundation .
- Azami Sangsari, C. (1972). Frame: The Base of Espahbodan Bavandis. *Historical Studies*, 7(1), 47-56 .
- Baladhuri, A. Y. (1958). *Futuh al-Buldan*. Noghre .
- Barzegar, A., & Shokri Foumin, M. (2009). *History of Tabarestan, 3 Volumes in One*. Resanesh .
- Biruni, A. R., & Danasresh, A. (2007). *Al-Athar al-Baqiyah*. Amir Kabir .
- Esmaeili, Y. (2008). *A Survey on the History of Shiism in Mazandaran, From the Beginning to the End of the Eighth Century*. Institute of Islamic Culture and Sciences .
- Etemad al-Saltaneh, M. H., Mehrabadi, M., & Mashkur, M. J. (1994). *Al-Tadvin fi Ahwal Jibal Sharvin*. Donyay-e Ketab .
- Frye, R., & Anousheh, H. (1984). *Cambridge History of Iran, Vol. 4: From Islam to the Seljuks*. Amir Kabir .
- Gardizi, A. H. Z., & Habibi, A. H. (1984). *Zayn al-Akhbar*. Iranian Cultural Foundation .
- Ghazvini Razi, N. A., & Mohaddes, M. J. (1979). *Al-Naqz (Known as Ba'z Masa'il al-Nawaseb fi Naqz Ba'z Fada'eh al-Rawafid)*. National Works Association .
- Hamavi, Y., & Monzavi, A. N. (2001). *Mu'jam al-Buldan* (Vol. 2 Volumes). Cultural Heritage Organization of Iran .
- Ibn al-Athir, I. A., & Ajir, H. (1370). *Al-Kamil fi al-Tarikh* (Vol. 13 Volumes). Tous .
- Ibn al-Nadim, M., & Tajaddod, R. (1987). *(Al-Fihrist, Vol. 2)*. Amir Kabir .
- Ibn Esfandiyar, M. H., & Eqbal, A. (1941). *History of Tabarestan*. Kalaleh Khavar .
- Ibn Faqih Hamadani, A. M., & Masoud, J. *Mukhtasar al-Buldan*. Iranian Cultural Foundation .
- Mar'ashi, Z. D., & Tasbihi, M. H. (1966). *History of Tabarestan, Royan, and Mazandaran*. Sharq Press Institute .
- Masoudi, A. H., & Payandeh, A. (2003). *Muruj al-Dhahab wa Ma'aden al-Jawhar, Vol. 2*. Elmi-Farhangi .
- Minorsky, V., & Qaem Maqami, J. (1966). The Rule and Territory of the Daylamites. *Historical Studies*, 1(1-2), 140-162 .
- Nezami Aruzi, A. O., & Qazvini, M. *Chahar Maqala, Vol. 1*. Offset Print from the 1909 Leiden Edition .
- Rekaya, M. (1998). "Kārinids." *The Encyclopaedia of Islam, New Edition, Vol. IV*. Brill .
- Tabari, M. J., & Payandeh, A. (۱۹۹۶). *History of Tabari* (Vol. Volumes 5 and 7). Asatir .
- Taheri, M. (2016). The First Shiite Mint Coins in the Bavandid Government of Tabarestan. *Shamsa Journal*, 1-7 .

- Yaqubi, A. W., & Ayati, M. I. (1992). *The History of Yaqubi, Vol. 2*. Elmi-Farhangi .
- Zaryab Khoei, A. (1986). Notes on the Padosban Dynasty of Tabarestan. *Islamic Studies, 1*(2), 79-88 .
- Zende Del, H. (2000). *Mazandaran Province*. Irangardan .